

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال چهارم، شماره سیزدهم، بهار ۱۳۹۱، ص ۶۲-۳۹

آموزه‌های تربیتی ملوک در شعر ملک

دکتر سید احمد حسینی کازرونی* - غلامحسین ملایی**

چکیده:

شعر در بین ایرانیان از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چنان که اغلب فرمانروایان در گذشته از شعر و شاعر به عنوان سلاحی برای منافع خود استفاده می‌کردند؛ با آغاز جنبش مشروطیت نگرش شاعران به حکمران و مسائل اجتماعی دگرگون شد. *ملک‌الشعرا*ی بهار برجسته‌ترین شخصیت ادبی - سیاسی و بهترین نمونه این دگرگونی به شمار می‌رود. شعر او آکنده از آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی است؛ آموزه‌هایی همچون دادگری، بخشش، ایثار و مهربانی و امثال آن که به قصد بیداری فرمانروایان از خواب غفلت و برحذر داشتن آنان از خودسری و ستم سروده شده است. این آموزه‌ها آن چنان متنوع و گسترده‌اند که زوایای گوناگون عرصه حکمرانی را در بر می‌گیرند. شاعر بر اساس فرهنگ الهی و اسلامی، دادگری و عدالت را محور تعالیم خود قرار می‌دهد و آن را مایه سعادت دو جهان معرفی می‌کند؛ همچنین وی تحقق ارزش‌های

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر Sahkazerooni@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر mola4747@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۰/۱۰/۲۶

تاریخ وصول ۹۰/۷/۲۰

معنوی و کمال انسان را در فضای استبداد امکان‌پذیر نمی‌داند. ریشه آموزه‌های تعلیمی بهار را باید در تعالیم دین مبین اسلام و فرهنگ و تاریخ ایران باستان جست که با درایت، دل‌سوزی، شجاعت و هنر او همراه است.

واژه‌های کلیدی:

ملک‌الشعراى بهار، آموزه‌های تربیتی، آموزه‌های اخلاقی و آموزه‌های تعلیمی.

مقدمه:

حکایت شعر در بین ما ایرانیان شگفت‌انگیز حکایتی است که در بین ملل دیگر نمی‌توان نمونه آن را یافت. شاید ادوارد براون حق داشته با دیدن مردمی که با لالایی‌های موزون به دنیا می‌آیند و با سرودهای محزون به خاک سپرده می‌شوند و بر سنگ گور آنان زیباترین افکار و احساسات بشری را می‌توان دید، بگوید: «در عالم، ملتی نیست که به قدر ملت ایران مجذوب شعر باشد. شعر در طبیعت ایرانی جاذبه مخصوصی دارد که کمتر نظیر آن در سایر اقوام دیده شده است» (براون، ۱۳۸۶: ۵۳-۵۲). ایرانیان به دلایل خاص، شعر را بر دیگر جلوه‌های هنر برتری دادند و برای آن رسالتی فراتر از تعاریف مرسوم قایل شدند؛ چرا که باورش این بود که شعر باید سبب تغییر آدمیان شود، در آنان تحولات فکری و روحی پدید آورد و به سوی کمالشان راهبر شود؛ وگرنه شایسته ماندگاری در حافظه تاریخی این مردم را ندارد. از این رو شعر بار بسیاری از علوم و معارف و اخلاق را بر دوش کشیده و به عنوان «عالی‌ترین رسانه ملی ما در طول تاریخ» عمل کرده است (سراج، ۱۳۹۰: ۶) و این همه، نشانگر تأثیر بی‌بدیل شعر در ضمیر مردم ماست.

در طول تاریخ، صرف‌نظر از آن دسته شعرفروشان جیره‌خوار، که تمام هم و غمشان ستایش از حکام بیدادگر زمانه و گرفتن صله و جایزه به هر بهایی بود، اغلب شاعران با

سرودن اشعاری درباره اهمیت اخلاق نیک و کردار پسندیده، توانستند تا حد زیادی پادشاهان را از درشت‌خویی و آزار خلق بازدارند. از آن‌جا که بیشتر این امیران مردمی چادرنشین و عاری از تمدن و فرهنگ بودند و تنها در سایه جنگ‌جویی و شجاعت به حکومت دست می‌یافتند؛ اهل ادب، وزیران و کارگزاران ایرانی می‌کوشیدند با سخنان پندآموز، این به قدرت‌رسیدگان خودکامه را به اتخاذ رفتاری مناسب ترغیب کنند و از کشتار خلق بازدارند. بزرگانی چون فردوسی، سعدی و امثال آن از شعر خود سلاحی ساختند تا این ملت را از سیل حوادث در امان نگه دارند و کوشیدند در قالب داستان و تمثیل یا دعا و مدح، آموزه‌های تربیتی و اخلاقی جهان‌شمولی را به حکومت‌های مستبد یادآور شوند، که در آن بیک تن حکمرانی می‌کند و دیگران همه هیچ‌اند (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۵۳۲). در این موقعیت، تذکر خیرخواهانه شاعری بینوا چون مسعودی رازی می‌تواند به قیمت محرومیت و تبعید تمام شود. از این جا فرهیختگی بزرگانی چون سعدی را درمی‌یابیم که نه تنها بخشی از آثار خود را در پند و اندرز به این حاکمان اختصاص داده، بلکه به آن درجه از شجاعت ادبی رسیده‌اند که گاه کلامشان رنگ تحذیر به خود می‌گیرد و «می‌کوشد آنان را با تهدید به عذاب آن جهانی و شورش‌های سهمگین مردم، به نیکی و صراط مستقیم وادارد» (ای. زند، میخائیل، ۱۳۵۱: ۱۵۴).

با دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، که در اوایل قرن چهاردهم در ایران روی داد، بیشتر شاعران قدم در این راه نهادند و با شجاعت و افتخار به دفاع از میهن و مردم ستم‌دیده پرداختند. جامعه نیز با توجه به هنرشان، در صدد جبران قرن‌ها بی‌توجهی به نیازهای ضروری شاعران برآمد. نیازی که اگر پیش از این برآورده می‌شد شاید از پناهندگی بسیاری از آنان به دربار حکام جلوگیری می‌کرد. سرانجام زمانی رسید که شاعر منافع خود را فدای پیشرفت جامعه و بیداری و بهروزی هم‌وطنان خویش کند و از خدمت دربار و مدح و ثنای محنت‌بار و یا توصیف جمال یار چشم‌پوشد و به اقتضای زمانه بیدار شود و به خواست و آرمان جامعه ارج نهد.

در اوایل دوره قاجاریه فتحعلی‌شاه تلاش کرد «با تقلید از سنن و مراسم درباری پادشاهان گذشته، به حکومت خود مشروعیت ببخشد» (ابراهامیان، ۱۳۸۹: ۴۸). از این رو با حمایت و تشویق خود توانست بیش از صد شاعر را وادارد که به سبک سخنوران قدیم، به ستایش او بپردازند؛ اما در اواخر این دوره به‌ویژه سلطنت مظفرالدین شاه به سبب استبداد و گسترش فساد و خرابی اوضاع، که عموم مردم را ناخشنود، بلکه خشمگین ساخته بود، طبعاً شاعران هم که از افکار و تمایلات ملت مایه می‌گرفتند به سرودن اشعار انقلابی و انتقادی پرداختند. موضوعی که در روزگاران گذشته، کمتر سابقه داشت و بیانگر ارتباط تنگاتنگ مردم با هنرمندان و سخنوران بود.

«ملک‌الشعراى بهار» به عنوان بهترین نمونه این تحول شگفت‌انگیز، چندی مداح دربار قاجار بود و پس از مدت کوتاهی در صف مخالفان دربار و استبداد درآمد و قصاید بسیاری در نکوهش پادشاهان بی‌کفایت و درباریان فاسد سرود» (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۵۰۳). او توانست روح زمانه را در آیینۀ شعرش منعکس کند و تلاطم‌های روحی ملت خویش را به تصویر کشد. گویی روح جامعه در شعرش حلول می‌کند و از این‌رو سزاوار است در گذر نسل‌ها باقی بماند. بی‌شک همان قدر که وطن و آزادی در این عصر وامدار اوست، شخصیت و شعر بهار نیز در بطن انقلاب مشروطه شکل گرفته و مرهون زمانه است. شاید اگر پنجاه سال زودتر به دنیا آمده بود به نسخه میرزا کاظم صبوری، پدرش، بدل می‌شد و در کُنج دربار می‌پوسید. آیا در جوانی با مدح مظفرالدین‌شاه برای کسب عنوان ملک‌الشعراى و صد تومان صلّه، قدم در این راه نهاده بود؟ بی‌شک «آثارش به کلی رنگ دیگری می‌گرفت و شاید نمی‌توانست خود را از قید جمود قرن رهایی بخشد و این همه رنگارنگی و تابش و گرمی در شعرهای او برای آنست که از وقایع زنده مایه گرفته‌اند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۰: ۶۰).

در این مقاله، ضمن بررسی آموزه‌های اخلاقی و تربیتی، که بهار به قصد بیداری فرمان‌روایان سروده، به خاستگاه این آموزه‌ها و شیوه‌های تعلیمی او پرداخته می‌شود.

پیشینه تحقیق

دربارهٔ ملک‌الشعرای بهار و نگاه او به سیاست و حاکمان زمانه مطالب بسیاری در قالب کتاب، مقاله و پایان‌نامه ارائه شده، در این زمینه می‌توان مجموعه مقالات «بلند آفتاب خراسان»، از محمد گلبن و «ستایشگر آزادی» از احمدی گیوی را در معرفی شعر و شخصیت سیاسی و ادبی بهار نام برد. آثاری چون «چهار شاعر آزادی» و مجموعهٔ «شهر شعر...» از محمدعلی سپانلو در نقد و تحلیل ذهن و زبان شعرا و کتاب «ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت» به قلم عبدالرحیم ذاکر حسین دربارهٔ اشعار بهار متناسب با هر رویداد سیاسی تألیف شده است. هم چنین کتاب «مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی» اثر نادر وزیرپور در زمینهٔ مدح در ادب پارسی، «یا مرگ یا تجدد» از ماشاءالله آجودانی در حوزهٔ شعر و ادب مشروطه و «از صبا تا نیما» یحیی آریین‌پور نیز از آثار ارزشمند در این زمینه به شمار می‌روند. شهین سراج علاوه بر رسالهٔ دکتری، مقالات ارزشمندی در زمینهٔ شناخت بهار تألیف کرده و در کنار دیگر مقالات استادان ادب فارسی چون شفیع‌کدکنی «شعر بهار»، حسین خطیبی «جایگاه بهار...»، در پایگاه اینترنتی «ملک‌الشعرای بهار» در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است.

اما در پاسخ به این پرسش که چرا ملک‌الشعرای بهار در «تعلیم آموزه‌های اخلاقی به فرمان‌روایان» مرکز این تحقیق قرار گرفته، باید به نکاتی چند دربارهٔ شخصیت برجسته و شیوهٔ تعلیمی او اشاره کرد. یادآور می‌شود در ضمن پاسخ به پرسش مذکور، برخی از آموزه‌های تعلیمی اش نیز مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۱. بهار شخصیت ممتاز ادبی این قرن و شاخص ادبیات این دوره به شمار می‌رود و هیچ کس از لحاظ ادبی با او هم‌سر نیست؛ بزرگانی چون استاد همایی (همایی، ۱۳۳۰: ۷۰)، خلیل‌الله خلیلی (خلیلی، ۱۳۳۱: ۱۵۰)، پروین گنابادی (پروین، ۱۳۳۴: ۱۶۶)، فروزانفر و حسین خطیبی، او را استاد مسلم قرن اخیر می‌دانند و عده‌ای چون علامه دهخدا (دهخدا، بی تا: ۱۳۹)، و استاد ذبیح‌الله (صفا، ۱۳۵۰: ۶۲)، هم‌صدا با بهار این

نغمه را تکرار می‌کنند:

هفتصد سال است ایران شاعری چون من ندید

این سخن ورد زبان مردم ایران بود

(بهار، ۱۳۸۲: ۳۸۸)

۲. بهار با تألیف «تاریخ مختصر احزاب سیاسی...» و مقالات متعدد در این زمینه، ثابت کرده از تاریخ گذشته و معاصر ایران به خوبی آگاه است.

۳. او عمر خود را فدای آزادی و عدالت کرد و در این راه از تهدید و تبعید نترسید و شهامت این را داشت که در دوره‌ای از زندگی خود از گفتن «نه» نهراسد:

استخوانم خرد شد در آرزوی معدلت کاشکی ز اول همای آرزو را پر نبود

(همان: ۳۰۲)

ای آزادی خجسته‌ای آزادی! ** از وصل تو روی برنمی‌گردانم

یا آنکه مرا به گرد خود می‌خوانی یا آنکه تو را به نزد خود می‌خوانم

(همان: ۳۰۲)

و با ایستادگی در برابر رضاخان به تمامی ایرانیان درس آزادگی و شهامت داد:

زین تکان‌ها ز جا نخواهم رفت زیر بار رضا نخواهم رفت

گر فروشم کتاب در بازار به که خوانم قصیده در دربار

(همان: ۶۶۷)

و شاید عنوان «دلیرترین شاعر معاصر» (نقیسی، ۱۳۳۰: ۶۵) برازنده او باشد؛ زیرا

خود به آن «شجاعت ادبی» که دیگران را بدان می‌خواند، پای‌بند بود:

مردن اندر شجاعت ادبی بهتر از چاپلوسی و جلبی

من برآنم که نیست زیر سپهر صفتی چون شجاعت ادبی

سخنی راستا به مذهب من به ز سیصد نماز نیم شبی

و ضمن تعلیم این نکته می‌گوید که نباید شجاعت را با هرزه‌لایی اشتباه گرفت:

بادب باش و راست باش و صریح راه حق جوی زانچه می‌طلبی
هان! تو گستاخی و شجاعت را هرزه‌لایی مگیر و بی‌ادبی
(بهار، ۱۳۸۲: ۳۷۸)

۴. او ضمن مدح فردوسی به نکته روان‌شناختی ظریفی اشاره می‌کند که مصداق حال اوست و آن این‌که آثار ادبی بازتاب منش و شخصیت صاحب اثر است «نشان سیرت شاعر ز شعر شاعر جو». آری زندگی درونی و زندگی برونی شاعر متعهد، هم‌ماهنگ، در آینه شعرش نمودار می‌شود:
چو مرد گشت دنی قول‌های اوست دنی

چو مرد والا شد گفته‌های او والا است
(همان: ۲۷۴)

به تعبیر محمدعلی اسلامی ندوشن: «آفریننده کلام زیبا و شارح اندیشه‌های بلند نمی‌تواند روال زندگی خود را چنان قرار دهد که با اصول زیبایی و فضیلت تغایر داشته باشد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۰: ۶۰).

اما شاعران مداح، تن‌پرور و خودپرست که شعرشان مایه کسب‌شان است، هر قدر هم در تلفیق و موزون کردن عبارات، ذوق و استعداد داشته باشند هرگز نمی‌توانند مقامی پاینده و گرم در دل‌ها به دست آورند.

سخن گر از دل دانا نخاست، زیبا نیست گرش قوافی مطبوع و لفظ‌ها زیباست
(بهار، ۱۳۸۲: ۲۷۳)

۵. بهار (جز مدتی کوتاه) شاعری مدیحه‌سرا نبوده‌است؛ نه بدان معنا که او کسی را بی‌جانستوده یا در ستایش‌های خود زیاده‌روی نکرده، بلکه او شعرش را مایه تکلیف نکرده و از مقام و جایگاه والای ادبی یا سیاسی خود قصد سودجویی نداشته است. از این رو می‌بینیم بارها در مقام تفاخر، پاکدامنی و علو طبع خود را ستوده و از این‌که نهال فضل و هنرش همواره جز خار فقر و حبس برایش بار نیاورده شکایت می‌کند.

سیاست پیشه دولتمند گردد
چرا من زین عمل خسران گرفتم
**
(همان: ۵۷۹)

یک روز کند وزیر تبعیدم
یک روز ز نند سفیه بهتاتم...
**
نه مرد فریب و سُخره و زرقم
نه مرد ریا و کید و دستانم
(همان: ۲۶۰)

روت و تهی دست و خمیده ز بار
چون ز ننگین حلقه انگشتری
شکر که شد دامنم از ننگ دور
شکر که آمد دلم از کین بری
(همان: ۴۷۵)

اما گاه استبداد (رضاخانی)، چنان عرصه را بر او تنگ می‌کند که «نه به امید زر، بلکه از بیم سر» تا حد ضرورت و از باب «اکل میته» زبان به مدح می‌گشاید. سرایش این مدیحه‌ها در زندان و تبعید، نشان صدق این مدعاست:

گر مدحی از ابنای بشر می‌گویم
نه چون دگران به طمع زر می‌گویم
آنان پی جلب نفع گویند مدیح
من مدح پی دفع ضرر می‌گویم
(همان: ۱۱۲۹)

اما گاه هنرمندانه «جوری مذمت شاه را در لفاف ستایش می‌پیچد که خودش نفهمد و آنان که می‌فهمند نتوانند از بیم گستاخی در سخن، آن را افشا کنند. این شیوه باعث شده است که تمام مدایح بهار درباره رضا شاه دوپهلوی از آب درآید» (سپانلو، ۱۳۶۹: ۲۹۸). شیوه‌ای که می‌توان گفت نوعی شگرد زیستن به سبک شرقی است و ریشه در فرهنگ حاکم و محکوم مردم ایران دارد. بین صراحت لهجه، یعنی زبان سرخی که سر سبز به باد می‌داد و چاپلوسی و مزاج‌گویی، که آیین و جدان را سیاه می‌کرد، راه سومی بود که برخی از بزرگ‌ترین ادبا و هنرمندان ایران بر آن گام زده‌اند. نوسان بین بیم و امید، بین جبن و شجاعت، بین خودداری و مهارنشدن، در این گروه، آثار بهار شگفت‌انگیز و شایان تأمل است (سراج، ۱۳۹۰: ۴).

اما ریشه مضامین تربیتی را در کجا باید جستجو کرد؟

۱. قرآن، سنت، حدیث و رویدادهای تاریخی اسلام

از آن‌جا که بهار «ملک الشعراى آستان قدس رضوى» بود، با معارف دینی و تاریخ اسلام به‌خوبی آشنا بود و با استفاده از تلمیح و تضمین آیات قرآن و احادیث سعی در تعلیم این آموزه‌ها داشت: «شَاوِرُهُمْ فِى الْأَمْرِ» (آل عمران / ۱۵۹)، «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری / ۳۸).

ایزد احمد را به شورا مرسل و مأمور کرد
تا به دستاویز شورا خصم را مقهور کرد
عدل و شورا بود کان سیاحت را معمور کرد
پور عفان را ستبداد از خلافت دور کرد
(بهار، ۱۳۸۲: ۷۰)

«أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره / ۱۰۰) در نکوهش عهدشکنی محمدشاه:

حدیث: «الْمُلْكُ بَيَقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»:

گوید: «الْمُلْكُ لَا يَدُومُ مَعَ الظُّلْمِ»
قول پیمبر به کار بند و میازار
آنکه خدایش بسی ستوده ز هر در
خاطر مور ضعیف و پیشه لاغر
(بهار، ۱۳۸۲: ۵۲)

«الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ»:

رو تفاخر کن به شمشیری که داری بر میان
زان که زیر سایه او جنت جان‌پرور است
(همان: ۵۵۰)

بهار گاه از معنای ظاهری حدیث هم فراتر می‌رود: «وَلِدْتُ فِى زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ»:
زاد پیمبر به گاه دولت کسری
فخر همی کرد از این قضیه پیمبر
گفت بزادم به عهد خسرو عادل
بنگر کاین گفته خود چه دارد در بر
مدحت نوشیروان نگفته بدین قول
بلکه نبی عدل راست مدحت گستر
تا که شوند این ملوک دولت اسلام
زین سخن او به عدل قاصد و رهبر
(همان: ۵۰)

۲. عناصر اسطوره‌ای و تاریخی ایران باستان:

او با استفاده از این روش، فرمان‌روایان را به در پیش گرفتن شیوه ستوده نیاکان و پادشاهان اسطوره‌ای ترغیب می‌کند و باید توجه داشت که این ویژگی در شعر بهار از چنان بسامد بالایی برخوردار است که از مختصات سبکی شعر او نیز به شمار می‌رود.

پنجر کین ملک باستانی از آغاز	جایگه عدل و داد بود و نه زیدر
ملک کیومرث بود و کشور جمشید	جای منوچهر بود و بنگه نوذر
توس سپهدر در او فراشته رایت	رستم دستان در او گماشته لشکر

(همان: ۴۹)

و گاه اسطوره‌های ایران باستان و شخصیت‌های دینی را در کنار هم می‌آورد:

وز بهر پاس کشور جم رستمی نخاست	وز بهر حفظ بیضه دین حیدری نماند
--------------------------------	---------------------------------

(همان: ۴۰۹)

او هدف خود را از یادآوری کارنامه شاهان و شخصیت‌های اسطوره‌ای، عبرت فرمان‌روایان می‌داند:

این همه آثار شاهان خسرو افسانه نیست	شاه را شاه، گزیر از سیرت شاهانه نیست
خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را	اندک اندک دور کن از خانه ات یگانه را

(همان: ۹۳)

و برای نسل جدید از تاریخ بیان می‌کند و می‌گوید این گذشته است که حال و آینده را می‌سازد:

تو را چه گوید: گوید که خیر بینی اگر	به کار بندی پندی که باب و مام دهد
گذشته، پایه و بنیان حال و آینده است	سوابق است که هر شغل را نظام دهد

(همان: ۴۴۵)

و از آنان انتظار دارد که از فرهنگ پربار خود غافل نشوند؛ زیرا سنت‌ها مایه استحکام کشورند:

ز درس حکمت و آداب رفتگان مگسل
کسی که از پدران ننگ داشت ناخلف است
ولی ز سنت دیرین متاب رخ زیراک
که این گسستگی‌ات خواری مدام دهد
که مرد را شرف باب و مام، نام دهد
به ملک سنت دیرینه احتشام دهد
(همان: ۴۴۵)

بهار در عین حال نسل جدید را از مباهات به استخوان‌های پوسیده نیاکان بر حذر می‌دارد
و از آنان می‌خواهد که «عصامی باشند نه عظامی» و به تلاش و همت خود تکیه کنند:
نگویمت که به ستخوان خاک خورده بنواز
عظام بالیه کی رتبت عصام دهد
به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست
که علم و عزم تو را عزت و مقام دهد
(بهار: ۴۴۵)

۳. گاه ریشهٔ این اندرزها را در آیین زرتشت هم می‌توان دید:
یار اهریمن‌اند مکر و دروغ
این چنین گفت زردهشت نبی
(همان: ۳۷۷)

شیوه‌های تربیتی بهار در ترغیب پادشاهان با آموزه‌های اخلاقی معمولاً «غیر مستقیم»
و با ارایهٔ «الگوهای رفتاری» همراه است؛ زیرا عقیده دارد:
امر معروف و نهی از منکر
به طریق ملاحظت خوشتر
(همان: ۷۸۴)

از این رو علم بلاغت و هنر بیان را در راستای تعلیم به خدمت می‌گیرد و از:
۱. امثال و حکم: «کُنْ عَصَامِيًّا وَ لَا تَكُنْ عِظَامِيًّا» یا تمثیل برای ترغیب شاه به عدل:
ملک درختی است نغز و ریشهٔ او عدل
ریشه قوی دار کز درخت چنی بر
(همان: ۵۱)

۲. داستان و حکایت: او در بیان فایدهٔ «ارتباط مستقیم شاه با مردم» حکایت زیبایی
«شاه شجاع و فاطمه‌خاتون» را نقل می‌کند:

روزی اندر پارس شد رایات سلطانی عیان
از بر بامی عجوزی بانگ زد ناگه که هان!
گرد گشتند از پی دیدار شه، پیر و جوان
فاطمه خاتون یسا تا بنگری شاه جهان

شه چو این بشنید لختی برکشید از ره عنان
 خاصگان گفتند: شاه چون ستادی ناگهان
 گفت: از آن تا فاطمه خاتون بیند چهر من
 هم از این ره در دل اینان فزاید مهر من
 (همان: ۷۴)

۳. تضمین اشعار بزرگانی چون سعدی (همان: ۱۱۰)، مولوی (همان: ۱۸۲) و ناصر خسرو:

گفت حکیم این گروه نهال خدایند
 واستم استم گران چو بادی صرصر
 (همان: ۵۱)

۴. گاه با پیروی از سعدی، در قالب دعا، اندرز و آموزش می‌دهد:

پادشاهان را ثنا گویند و مدح
 من دعایی می‌کنم درویش‌وار
 یارب الهامش به نیکویی بده
 وز بقای عمر بر خوردار دار
 (سعدی، ۱۳۶۵: ۷۲۵)

عدل ملک ملک را فزود و یاراست
 روز افزون باد عدل شاه مظفر
 (بهار، ۱۳۸۲: ۴۹)

و حتی شریطه و دعای جاودانگی ممدوح را دستاویز تعلیم می‌سازد:

تا جهان است بود دولت مشروطه به پای
 جیش ما غالب و شاهنشاه ما با فرهنگ
 (همان: ۱۷۷)

تا که بود عدل برگزیده‌تر از ظلم
 تا که بود نفع خوشگوارتر از ضرر
 ملک تو آباد و جان تو خرسند
 جسم تو بی‌رنج باد و عیش تو بی‌متر
 (همان: ۵۲)

۵. گاه از شیرینی مدح بهره می‌برد تا از تلخی پند و اندرز مستقیم بکاهد. از این رو ضمن ستایش شکوه و جلال پادشاهان می‌کوشد آنان را به عدل و نیکی ترغیب کند:

ملک پدر از عدل و داد کن آباد
 ای به تو ملک پدر پسند و در خور
 عدل و سخا و توان و دانش بگزین
 تا که جهانانت شود دو رویه مسخر

گفتم مدح تو با طریقی مطبوع مر همه را نیست این طریقه میسر
(همان: ۵۰)

گاه نیز لحنش به هزل می‌گراید و می‌کوشد با تحریک غیرت و حس وطن‌دوستی،
شاه را از اقدامی نابخردانه بازدارد:

پادشاهها نصیحتم بشنو مملکت را به دست روس مده
نوعروسی است مُلک و تو داماد به کسی دست نوعروس مده
روس اهریمنی است خون‌خواره به کف اهرمن دبوس مده
تا تقاضای دیگری نکنند به نخستش مخوان و بوس مده
(همان: ۱۱۰۱)

د) گاه به شیوه بزرگان ادب روش «تطبیق» را در پیش می‌گیرد و با برجسته‌سازی
صفات پسندیده حاکمان ماضی، شاه را بر کسب آن خُلق ترغیب و از عادات نکوهیده
برحذر می‌دارد:

صفتی زشت اگر در او دیدند مهره برعکس آن صفت چیدند
نعت اضداد آن صفت گفتند گر شقی بُد، ز عاطفت گفتند
(همان: ۷۸۴)

و می‌کوشد با «الگوسازی رفتاری» بر تأثیر این آموزه‌ها بیفزاید:

هر صفت کاندرو ندیدندی وصف آن را زمین‌ه چیدندی
که فلان شه فلان صفت را داشت به فلان حُسن، مملکت را داشت
گر نبخشدی این عمل تأثیر فرق کردی طریقه تقریر
چون اثر کرد حس رحم در او به رحیمی مثل زدند بر او
آن قدر وصف رحمتش کردند که ز رحمت ملامتش کردند
(همان)

و تغییر خلق و خوی سلطان محمود غزنوی را مرهون این شیوه تربیتی می‌داند:

بود پور سبکتکین به قدیم
آن قدر مدح نصر سامانی
که چه مبلغ به «رودکی» بخشید
تا بجنید حس مکرمتش!
به «غضاری» چنان عنایت کرد
که ز بسیاریش شکایت کرد
(همان: ۷۸۴)

مضامین آموزه‌های تعلیمی و تربیتی بهار خطاب به ملوک

این مضامین را می‌توان تحت دو عنوان کلی بررسی کرد:
الف) ترغیب به آنچه مایه استحکام حکومت و کشور می‌شود.
ب) پرهیز از آنچه مایه زوال و سستی حکومت می‌شود.
بهار دل‌سوزانه و خوش‌بین، که از ویژگی‌های شخصیتی اوست، هر پادشاهی را که
بر تخت می‌نشیند، پند می‌دهد:

فال فرخ زن شهنشاهها زگفتار بهار
فال فرخ را اثرها در مسیر اختر است
(همان: ۵۴۹)

و علی‌رغم کژی‌بینی‌های حکام زمانه دست از تلاش بر نمی‌دارد:
نشینید و ملول گشت از من
دید بر من به دیده دشمن
(همان: ۷۴۶)

این آموزه‌های تعلیمی و اخلاقی آنقدر گسترده و رنگارنگ‌اند که بررسی تمام آن‌ها مجال
بیشتری می‌طلبد؛ از این رو به بخشی از آموزه‌ها، که بسامد بیشتری دارند، اشاره می‌شود و
مهم‌ترین آن‌ها چون عدل و تواضع و... توضیح داده خواهد شد.

۱. یاد خدا و وطن پرستی

از خدا غافل مشو یک لحظه در هر کارکرد

چون تو باشی با خدا هر جا خدایت یاور است

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است

معنی حب الوطن فرمودهٔ پیغمبر است

(همان: ۵۴۹)

۲. گذشت و چشم‌پوشی از گناه مردم

خلق و خویی در جهان بهتر ندیدم از گذشت

کز پی هر انتقامی، انتقام دیگر است

(همان: ۵۴۹)

۳. دادگری

بهار اصلی‌ترین و مهم‌ترین شاخصهٔ حاکم را عدل و انصاف می‌داند و می‌توان گفت که

دعوت به این مضمون با تعبیر گوناگون بیشترین بسامد را در شعر او دارد.

او با تشبیهات گوناگون سعی در ترغیب حاکمان به این شیوه دارد:

گاه عدل را مهریهٔ عروس زیبای مُلک می‌داند که باید از طرف شاه پرداخته شود:

مُلک عروسی است عدل و دادش کابین درده کابین و شو مر او را داماد

(همان: ۳۸)

گاه عدل را به بنیاد خانه تشبیه می‌کند:

ملک یکی خانه‌ای است بنیادش عدل خانه نباید اگر نباشد بنیاد

(همان: ۳۸)

و آن را برای حفظ کشور از حصار آهنین محکم‌تر می‌داند:

داد و دهش گر بنا نهند به کشور به که حصاری کنند ز آهن و پولاد

(همان: ۳۸)

گاه عدل را آب حیات، پادشاه را باغبان و ایران را درختی تناور و کهن‌سال می‌نامد:

شاه دانی که ملک ایران زین پیش بود چو آراسته یکی شجر تر

(همان: ۵۱)

و عنایت الهی به پادشاه را منوط به عدل و داد شاه می‌داند:

شاه کجا سوی عدل و داد گراید باز گراید بدو عنایت داور
(همان: ۵۱)

به عقیده بهار دوام و پایداری حکومت‌ها ریشه در عدل و انصاف دارد و همین ویژگی حکومت برخی از خلفای عباسی را، هر چند بر اهل بیت (علیهم السلام) ستم کردند، از آسیب حوادث و فتنه‌های خارجی نگه داشت:

ورنه اینان را دمی نگذاشتدی بی‌زیان دیلمان، سلجوقیان، خوارزمیان، چنگیزیان
خود شنیدی ای ملک اخبار هارون‌الرشید کز کمال و عدل و رادی بود در گیتی وحید...
نیز عبدالله مامون بود در دانش فرید خسروی کردند با روی خوش و بخت سعید
گرچه بر آل محمد ظلمشان مستور نیست خلق این داند و ما را این سخن منظور نیست
(همان: ۷۱)

در یک کلام می‌گوید اگر خیر دنیا و آخرت می‌خواهی:

عدل و سخا و توان و دانش بگزین تا که جهانت شود دورویه مُسخر
(همان: ۵۲)

در مقابل، ظلم را فرزند جهل و همچون باد صرصر، مایه ویرانی می‌داند و حاکم ستمگر را به گرگ، دزد و افعی مانند می‌کند و از عواقب وخیم ستم برحذر می‌دارد:

تا نخروشند این گروه بیاید آنچه پسندد به خود پسندد به ایشان...
مُلک بیاراید و به عدل گراید تا شود آباد آنچه زو شده ویران
(همان: ۴۰-۴۱)

۴. قانون‌مداری

بهار التزام همگانی به قانون را مایه استحکام حکومت و رعایت آن را حتی برای شخص شاه، ضروری می‌داند:

سعی فرما تا به قانون افکنی بنیان کار شه که از قانون پیچد سر، سزای کیفر است
(همان: ۵۵۱)

و در تحلیلی پیروزی چنگیز در جهان را مرهون قانون‌مداری او می‌داند:
ملک را چنگیز خود از طالع میمون گرفت کز ره یاسا گرفت و از ره قاتون گرفت
(همان: ۷۳)

اگر آزادی و امنیت را فرزند قانون‌گرایی و عدالت بدانیم در برابر، استبداد و هرج و مرج، زاده بی‌قانونی و مایه بدبختی و زوال حکومت است:

جانشینان ورا شد جهل و استبداد جفت طالع پیدارشان از جهل و استبداد خفت
(همان: ۸۶)

پادشاهها زستبداد چه داری مقصود که از این کار جز ادبار نگردد مشهود
(همان: ۱۱۰)

۵. تواضع و ساده‌زیستی همراه با مهربانی و بخشش به خلق

بهار، کریم‌خان زند را در تواضع و مهربانی به مردم سرمشق حاکمان می‌داند:

بس که بُد راد و فروتن شه نخواندی خویش را
خود وکیل زبردستان نام راندی خویش را...

شب شدی بر بام و افکندی نظر بر هر کنار
گر نشان عیش جستی شکر کردی بی‌شمار

ور نشان بانگ و رامش کم شنیدی شهریار
ناسزا گفتی بسی بر پاسبانان دیار

تا چه کردستید با مردم ز زشتی و بدی
کامشب از آنان نیاید بانگ عیش و بی‌خودی

خود شبی بزمی پیا کرد از زنان ماهرو
دید یک تن زان میان افکنده چین اندر بُرو

گفت: این از چیست؟ گفت: ای شهریار کامجو
کرده با من چند گه سیزی فروشی دل نکو

نیز من امشب قرار وصل دادستم بدو

چون حدیث او به پایان رفت، شاه نیکخو

گفت آن زن را همان دم با می و اسباب نوش

چاکران بردند اندر خانه سبزی فروش

(همان: ۸۵)

و ساده‌زیستی، بخشش و نیک‌نامی او را می‌ستاید:

جامه‌ای از پنبه بودش هر دو رویه آستر

و آن هم آرنجش همیشه پینه‌دار و نیمه‌در

لیک گاه جود و بخشش داشت در پیش نظر

سنگ را همتای گوهر، خاک را همسنگ زر

باری اندر ملک‌داری دُر عدل و داد سفت

هم به نام نیک، تخت و تاج را بدرود گفت

(همان: ۸۶)

و در مقابل حرص و مال‌اندوزی و پندناپذیری (احمد) شاه را عامل سرنگونی او

معرفی می‌کند:

شاه مشروطه بود و کم‌آزار

این چنین بود احمد قاجار

مبلغی زان به گنج بنهفتی...

آنچه زر ماهیانه بگرفتی

دل مردم ازو به خشم بود

گفتم آن شه که تنگ چشم بود

دید بر من به دیده دشمن

نشید و ملول گشت از من

(همان: ۷۴۵)

۶. شجاعت و دلاوری:

جوشن غیرت به بر کن روز هیجا مردوار

زن بود آن کس که در بند حریر و زیوراست

مردن اندر شیر مردی بهتر از ننگ فرار

کآدمی را عاقبت سیل فنا در معبر است

(همان: ۵۵۰)

او در بین تمام پادشاهان قاجار، آغامحمدخان را به خاطر شجاعت، یک‌رنگی، ایجاد وحدت ملی و برقراری امنیت نسبی می‌ستاید:

اوست اندر پادشاهی مغز و اینان جمله پوست

یک تن از اینان اگر شایان تحسین است، اوست

(همان: ۸۶)

اما در عین حال او را به خاطر آزمندی و بی‌رحمی نزد جوان‌مردان، خوار می‌داند:

باری او را بود در شاهی دو خوی ناپسند

خست بسیار و بی‌انصافی بالابلند

نیمه‌مردان کرمان را به‌خواری چشم کند

دخترانشان را به ذل بردگی اندر فکند

و همین خست و سخت‌گیری بیجا، عاقبت و خیمی را برایش رقم می‌زند:

اندر اردوگاه پیرامون شوشی نیم‌شب

کرد از دو خادم دیرینه خربوزه طلب

بهرش آوردند و شه بنمود بر ایشان غضب

گفت: ازین خربوزه خوردستید بی‌شرط ادب

بامدادان چشم‌هاتان برکنم تا زان سبب

عبرت افزایشید زیرا عبرت افزایشد تعب

وان دواش از بیم جان کشتند نزدیک سحر

خست و بی‌رحمی آری این چنین بخشد ثمر

(همان: ۸۷)

۷. اقتدار ملی و آزادگی:

مقتدر شو تا ز صاحب قدرتان ایمن شوی
شیر افریقا همورد پلنگ بربر است
مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی
بنده یگانگان بودن ز مردن بدتر است
(همان: ۵۵۱)

به عقیده او فرمانروایانی (چون فتحعلی شاه و...) که بنده و ذلیل قدرت‌های
بیگانه‌اند، نباید از افتخار و شکوه محمود غزنوی یا معنویت و اخلاق دم زنند:
شه که در معنی بر شاهان عالم بنده گشت
معنویت نیست در ملکش وگر پاینده گشت
(همان: ۹۰)

۸. وفای به عهد و پیمان

ملکا جور مکن پیشه و مشکن پیمان
که مکافات خدایت بگیرد دامان
پیمان‌شکن را خصم دین گفت حق
چندین چه و چون مکن
(همان: ۵۵۰)
(همان: ۱۱۳)

۹. بهره‌گیری از فرصت‌ها با همت و عزمی راسخ

فرصت مده از دست چو وقتی به کف افتاد
کاین مادر اقبال همه ساله نزاید
با همت و با عزم قوی ملک نگهدار
کز دغلدغه و سستی کاری نگشاید
(همان: ۲۳۳)

او سستی، عجز و دودلی (احمد) شاه را، مایه سرنگونی حکومتش می‌داند:

بدرود گفت دولت قاجاری
مرگ اندر آمد از پس بیماری
فرجام زشت خویش پدید آورد
کندی و کاهلی و سبکساری...
ملکی که دی به زور پدید آمد
امروز ناپدید شد از زاری
(همان: ۳۱۷)

سستی یک روزه را باشد اثر تا رستخیز
دخمه دارا نشان فتنه اسکندراست
(همان: ۵۵۱)

نتیجه‌گیری:

ملک‌الشعراى بهار علی‌رغم همه ناکامی‌های مردم ما در عرصه سیاست، همواره به ایران و ایرانی باوری عمیق دارد و با تمام وجود در جهت بهروزی آنان تلاش می‌کند. او به عنوان بزرگ‌ترین شاعر معاصر و آگاه از تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین بر این باور است که اگر سران قوم اصلاح شوند مردم نیز چنین خواهند شد؛ چه «الناسُ علی دینِ ملوکهم»؛ از این رو می‌کوشد با لطایف هنری و بهره‌گیری از روش‌های روان‌شناختی، آموزه‌های اخلاقی، دینی و ملی را به حکام زمانه گوشزد کند. در پی‌رنگ اشعار تعلیمی بهار جوهره دل‌سوزی، دانایی، صداقت، شجاعت و مناعت طبع را به خوبی می‌توان دید. آموزه‌های او هر چند از آبشخورهای دینی و قومی‌اش سرچشمه می‌گیرد و بیانگر تصویر آرمانی ایرانیان از حاکم است؛ اما چون ریشه در نهاد آدمی دارد، می‌تواند همچون زنگ هشدار در هر زمان و مکان به صدا درآید و فرمان‌روایان را از خواب غفلت بیدار کند. شالوده آموزه‌های تعلیمی بهار بر محور یاد خدا و دادگری شکل گرفته و به باور او تحقق ارزش‌های انسانی و معنوی چون آزادی، شجاعت، بخشش و... تنها در سایه این دو خصلت ممکن است و براساس این آموزه‌ها می‌توان گفت که نیک‌نامی و سعادت در دو دنیا به میزان پای‌بندی به این ارزش‌ها، نصیب فرمان‌روایان و مردم خواهد شد.

منابع:

- ۱- قرآن کریم. (۱۳۶۰). تهران: کتابخانه سنایی و دارالقران الکریم.
- ۲- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۰). دهمین سال مرگ ملک الشعرا بهار. تهران: قطره.
- ۴- ای. زند، میخائیل. (۱۳۵۱). نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران. ترجمه ج، اسدپور پیرانفر. تهران: پیوند.

- ۵- براون، ادوارد. (۱۳۸۶). تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت. عباسی. تهران: علم.
- ۶- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۲). دیوان. تهران: آزاد مهر.
- ۷- پروین گنابادی، محمد. (۱۳۳۴). پنجمین سال درگذشت بهار. تهران: رسانش.
- ۸- خلیلی، خلیل الله. (۱۳۳۱). به یاد استاد سخن مرحوم بهار. تهران: رسانش.
- ۹- دهخدا، علی اکبر. (بی تا). ایران پس از حافظ شاعری به بزرگی بهار ندیده. تهران: رسانش.
- ۱۰- سپانلو، محمدعلی. (۱۳۶۹). چهار شاعر آزادی. تهران: نگاه.
- ۱۱- سراج، شهین. (۱۳۹۰). بهار و سیاست (سایت ملک الشعرا بهار).
- ۱۲- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۶۵). کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- صفا، ذبیح الله. (۱۳۵۰). گنج سخن، ج سوم. تهران: قطره.
- ۱۴- نفیسی، سعید. (۱۳۳۰). مرگ بهار. تهران: رسانش.
- ۱۵- وزین پور، نادر. (۱۳۷۴). مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی. تهران: معین.
- ۱۶- همایی، جلال الدین. (۱۳۳۰). سرگذشت ملک الشعرا بهار. تهران: رسانش.

References:

- 1- Holy Quran (1981/1360H) Tehran, Sanai library and Darol – Quran Al- Karim.
- 2- Abrahamian, Yarvand (2010/1389H) Tarikhe- Irane Modern. Translated by Mohammad – Ebrahim Fatahi . Tehran: Ney.
- 3- Eslami, Nadooshan. Mohammad Ali. (1961/1340H) Dahomin sale marge Maleko Al- Shoara . Tehran: Qatere.
- 4- Ey. Zand, Mikhael (1972/1351H). Noor – o – Zolmatdar Tarikhe – Adabiate – Iran. Translated by – J- Asad Poor- Piranfar Tehran : Peyvand.
- 5- Brown – Adward (1982/1366H) Tarikhe – Matboat va Adabiate Iran dar Dooreye Mashrootiyat. Abasy. Tehran: Elm.

- 6- Bahar, Muhammad. Taghi. (2003/1382H). Divane – Maleko-Shoaraye Bahar. First Volume. Tehran: Azad Mehr.
- 7- Parvin Gonabadi, Mohammad (1955/1334H). Panjomin sale – Dargozashte Bahar. Tehran: Resanesh.
- 8- Khalili , Khalilolah (1942/1331H) Be yade Ostade Sokhan Marhoom Bahar. Tehran : Resanesh.
- 9- Dekhoda – Ali – Akbar. Iran pas az Hafez Shaeri be Bozorgie Bahar Nadideh Tehran : Resanesh.
- 10- Sepanloo , Mohammad Ali. (1990/1369H) Chahar Shaere Azadi Tehran :Negah.
- 11- Seraj , Shahin . (2011/1390H) Bahar va Siasat (site Malek Shoara Bahar).
- 12) Saadi. Moslehedin.(1986/1365H). Koliyat, Edted by Mohammad Ali Foroughi, Tehran:Amir Kabir.
- 13- Safa , Zabiholah. (1971/1350H) “GanjeSokhan” third Volume.Tehran: Qatre.
- 14- Nafisi, Saeid. (1951/1330H). Marge Bahar. Tehran: Resanesh
- 15- Vazin Poor , Nader (1995/1374H) Madhe Dagh Nang bar Simaye Adabe Farsi. Tehran : Moein.
- 16- Homaee ,Jalaledin (1971/1330H) “ Sargozashte Maleko Shoaraye - Bahar”. Tehran: Resanesh.